

استدلال به خطبه 228 نهج البلاغه (لله بلاء فلان)، برای انکار شهادت فاطمه زهرا(س)

طرح شبهه :

حضرت علي حضرت عمر رضي الله عنهما را به بهترین وجه ممکن ستوده است، حضرت علي رضي الله عنه در مدح عمر بن الخطاب و بنا به قولی، ابوبکر فرموده است: «لله بلاء فلان...» در روایتی آمده: «لله بلاد فلان».

ابن أبي الحديد می گوید در باره ی این شخص از نقیب ابوجعفر یحیی بن ابی زید علوی پرسیدند به من گفت او عمر بن الخطاب است، گفتیم: آیا امیرمؤمنان او را اینگونه می ستاید؟ گفت: آری، و می افزاید: اگر امیرمؤمنان اعتراف کند که (عمر) سنت را اقامه نموده و با دامنی پاک و کمترین عیب از دنیا رفته و عبادت پروردگار را انجام داده و پرهیزگارترین بوده، پس این نهایت مدح و ستایش است.

وسألت عنه النقیب أبا جعفر یحیی بن ابی زید العلوی، فقال لی: هو عمر، فقلت له: أیثنی علیه أمير المؤمنين رضي الله عنه هذا التناء؟... فإذا اعترف أمير المؤمنين بأنه أقام السنة، وذهب نقي الثوب، قليل العيب، وأنه أدى إلي الله طاعته، واتقاه بحقه، فهذا غاية ما يكون من المدح.

ابن أبي الحديد المدائنی المعتزلی، أبو حامد عز الدين بن هبة الله بن محمد بن محمد (متوفای 655 هـ)، شرح نهج البلاغة، ج 12، ص 3، تحقیق محمد عبد الکریم النمري، ناشر: دار الکتب العلمیة - بیروت / لبنان، الطبعة: الأولى، 1418 هـ - 1998 م.

محمد عبده نیز در این که مقصود از «فلان» کیست، گفته:

أي عمر علي الارجح.

نهج البلاغه، شرح محمد عبده، ص 430.

آیا امکان دارد که کسی از قاتل همسر خود چنین تجلیل و تمجید نماید؟

نقد و بررسی :

اصل خطبه در نهج البلاغه :

حضرت علي عليه السلام در نهج البلاغه می فرماید:

لِلَّهِ بِلَادُ فُلَانٍ (بِإِذْنِ اللَّهِ) فَقَدْ قَوْمَ الْأَوْدِ وَدَاوَى الْعَمَدِ وَأَقَامَ السُّنَّةَ وَخَلَّفَ الْفِتْنَةَ. ذَهَبَ نَقِيَّ الثُّوبِ قَلِيلَ الْعَيْبِ أَصَابَ خَيْرَهَا وَسَبَقَ شَرَّهَا أَدَّى إِلَيَّ اللَّهُ طَاعَتَهُ وَاتَّقَاهُ بِحَقِّهِ. رَحَلَ وَتَرَكَهُمْ فِي طُرُقٍ مُتَشَعِّبَةٍ لَا يَهْتَدِي فِيهَا الضَّالُّ وَلَا يَسْتَيْقِنُ الْمُهْتَدِي.

خدا شهرهای فلان را برکت دهد و نگاه دارد که (خدا او را در آنچه آزمایش کرد پاداش خیر دهد که) کجی ها را راست، و

بیماری ها را درمان، و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله را به پاداشت، و فتنه ها را پشت سر گذاشت.

با دامن پاک، و عیبی اندک، درگذشت، به نیکی های دنیا رسیده و از بدی های آن رهایی یافت، وظائف خود نسبت به پروردگارش را انجام داد، و چنانکه باید از کیفر الهی می ترسید.

خود رفت و مردم را پراکنده بر جای گذاشت، که نه گمراه، راه خویش شناخت، و نه هدایت شده به یقین رسید.

نهج البلاغه، صبحی صالح، خطبه: 228؛ فیض الإسلام، خطبه 219، محمد عبده، خطبه: 222؛ ابن أبي الحديد، خطبه: 223.

همان طور که ملاحظه می شود، آن چه در نهج البلاغه آمده کلمه «فلان» است؛ اما این که مقصود از این «فلان» چه کسی است، از خود نهج البلاغه استفاده نمی شود. شارحان نهج البلاغه نیز در این باره دیدگاه های متفاوتی دارند، در هر صورت چهار احتمال و نظریه در توجیه و تفسیر این کلمه وجود دارد:

1. منظور عمر باشد؛

2. کنایه از عثمان و مذمت او باشد؛

4. مقصود برخی از یاران آن حضرت باشد؛

3. اشاره به عمر و از باب تقیه باشد.

اهل سنت و به ویژه ابن أبي الحديد معتزلی معتقد است که مقصود از آن خلیفه دوم عمر بن خطاب است.

بدون شك گفتار شخصی همچون ابن أبي الحديد و محمد عبده که هر دو از دانشمندان سنی مذهب هستند، برای ما ارزش نداشته و چیزی را ثابت نمی کند؛ بویژه که همین روایت در کتاب های اهل سنت از زبان اشخاصی همچون مغیره بن شعبه نقل شده است.

طبیعی است که آن دو با توجه به رسوبات ذهنی و اعتقادات از پیش پذیرفته شده ای که دارند، کلمه «فلان» را به عمر بن خطاب تفسیر نمایند.

اهل سنت اگر بخواهند ثابت کنند که این جملات را امیر مؤمنان علیه السلام در باره خلیفه دوم گفته است، باید سه مقدمه را ثابت نمایند:

1. گوینده این سخنان امیر مؤمنان است؛

2. مقصود از کلمه فلان، عمر است؛

3. هدف امام علیه السلام، مدح عمر بوده است.

در حالی که هیچ يك از آن ها دلیلی جز سخن ابن أبي الحديد ندارند که آن هم نمی تواند شیعه و حتی اهل سنت را قانع نماید.

نقد دیدگاه ابن أبي الحديد:

ابن أبي الحديد در شرح این خطبه می نویسد:

وقد وجدت النسخة التي بخط الرضي أبي الحسن جامع نهج البلاغة وتحت فلان عمر، حدثني بذلك فخار بن معد الموسوي الأودي الشاعر، وسألت عنه النقيب أبا جعفر يحيى بن أبي زيد العلوي، فقال لي: هو عمر، فقلت له: أيشني عليه أمير المؤمنين رضي الله عنه هذا الثناء؟ فقال: نعم... فإذا اعترف أمير المؤمنين بأنه أقام السنة، وذهب نقي الثوب، قليل العيب، وأنه أدى إلي الله طاعته، واتقاه بحقه، فهذا غاية ما يكون من المدح.

نسخه ای به خط سید رضی، گرد آورنده نهج البلاغه دیده شده که زیر کلمه «فلان» عمر، نوشته شده است.

این مطلب را برای من فخار بن معد الموسوي شاعر نقل کرده است. از ابوجعفر نقیب در این باره پرسیدم، گفت: مقصود عمر است. گفتم: آیا امیرمؤمنان که خداوند از او راضی باد، عمر را چنین می ستاید. گفت: بلی.

هنگامی که امیرمؤمنان اعتراف کند که عمر سنت پیامبر را به پاداشت، و با دامن پاک، و عیبی اندک، درگذشت، وظائف خود نسبت به پروردگارش را انجام داد و تقوای الهی را رعایت کرد، این بالاترین درجه مدح و ستایش است.

ابن أبي الحديد با زیرکی تمام، در آغاز کلام خود چنین وانمود می کند که هر خواننده ای در لحظه اول یقین می کند که خود او در نسخه ای به قلم سید رضی دیده که او نام عمر را در کنار کلمه «فلان» نوشته است. و اگر کسی جمله دوم را نخواند گمان می کند که عبارت چنین است «وَجَدْتُ» یعنی خودم دیدم؛ اما هنگامی که خوب دقت شود می گوید «وَجَدْتُ» چنین نسخه ای دیده شده است.

الف: توضیح زیر کلمه «فلان» از سید رضی نیست:

ابن أبي الحديد نوشته است: در نسخه ای بخط سید رضی، زیر کلمه «فلان»، عمر نوشته شده بود؛ این ادعا ثابت نیست؛ زیرا اگر نظر سید رضی بود باید در داخل سطر به عنوان توضیح نظر امام می نوشت نه آن که زیر سطر بنویسد.

اگر کسی با نسخه های خطی آشنایی داشته باشد می داند که معمولاً چنین اضافاتی از جانب کسانی صورت می گیرد که نسخه ای در اختیارشان بوده است و در باره نسخه نهج البلاغه، کسی که نسخه در اختیارش بوده تصور کرده است که مقصود از «فلان» عمر بن خطاب است و لذا ذیل آن نوشته است عمر؛ پس انتساب چنین مطلبی به مؤلف، نیازمند دلیل قطعی است.

ب: علت گفتن این سخن مشخص نیست:

بر فرض که اگر مقصود از کلمه «فلان» عمر باشد، باز هم نمی توان ثابت کرد که علت گفتن این سخنان مدح است؛ زیرا شاید از روی تقیه یا کنایه به شخص دیگری مانند عثمان باشد، که بررسی آن خواهد آمد.

ج: این سخن امام با سخنان دیگر در باره خلفا منافات دارد:

این سخن با آن چه که در کتاب های شیعه و سنی از حضرت امیر (ع) نسبت به خلیفه دوم نقل شده است منافات دارد که به

چند مورد اشاره می کنیم:

امیر المؤمنین (ع)، خلیفه دوم را دروغگو، خیانتکار، ستمگر، فاجر و... می داند:

مسلم نیشابوری در صحیح خود، نظر حقیقی امیرمؤمنان علیه السلام را در باره خلیفه اول و دوم بیان کرده است.

ثُمَّ تُوْفِّي أَبُو بَكْرٍ وَأَنَا وَلِيُّ رَسُولِ اللَّهِ -صَلِيَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ- وَوَلِيُّ أَبِي بَكْرٍ فَرَأَيْتُمَانِي كَاذِبًا أَيْمًا غَادِرًا خَائِنًا.

پس از مرگ ابوبکر، من جانشین پیامبر و ابوبکر شدم، شما دو نفر مرا خائن، دروغگو حلیه گر و گناهکار خواندید.

النیشابوری، مسلم بن الحجاج أبو الحسين القشيري (متوفای 261هـ)، صحیح مسلم، ج 3، ص 1378، ح 1757، كِتَابُ الْجِهَادِ وَالسَّيْرِ، بَابُ حُكْمِ الْفِيءِ، تحقیق: محمد فؤاد عبد الباقي، ناشر: دار إحياء التراث العربي - بیروت.

عبد الرزاق صنعانی نیز با سند صحیح از خلیفه دوم نقل کرده است که به عباس و امیر مؤمنان علیه السلام گفت که شما مرا ستمگر و فاجر می دانید:

ثم وليتها بعد أبي بكر سنتين من إمارتي فعملت فيها بما عمل رسول الله (ص) وأبو بكر وأنتما تزعمان أنني فيها ظالم فاجر....

من پس از ابوبکر دو سال حکومت کردم و روش رسول و ابوبکر را ادامه دادم؛ اما شما دو نفر مرا ستمگر و فاجر می دانستید.

ابن أبي شيبه الكوفي، أبو بكر عبد الله بن محمد (متوفای 235 هـ)، الكتاب المصنف في الأحاديث والآثار، ج 5، ص 469، ح 9772، تحقیق: کمال یوسف الحوت، ناشر: مكتبة الرشد - الرياض، الطبعة: الأولى، 1409 هـ.

ابن اعتقاد واقعی امیرمؤمنان علیه السلام نسبت به خلیفه اول و دوم است که اشکالی در سند و دلالت آن وجود ندارد.

امیر المؤمنین علیه السلام، دوست نداشت چهره عمر را ببیند:

بخاری و مسلم نقل کرده اند که علی (علیه السلام) پس از شهادت حضرت زهرا (علیها السلام) کسی را نزد ابوبکر فرستاد و او

را به حضور طلبید و سفارش نمود که عمر را همراه خودش نیاورد؛ چون آن حضرت دوست نداشت چهره خلیفه دوم را ببیند:

« فَأَرْسَلَ إِلَيَّ أَبِي بَكْرٍ أَنْ آتِنَا، وَلَا يَأْتِنَا أَحَدٌ مَعَكَ، كَرَاهِيَةً لِمَحْضَرِ عُمَرَ ».

البخاري الجعفي، محمد بن إسماعيل أبو عبدالله (متوفای 256هـ)، صحیح البخاری، ج 4، ص 1549، ح 3998، كِتَابُ الْمَغَازِي، بَابُ غَزْوَةِ خَيْبَرَ، تحقیق د. مصطفی ديب البغا، ناشر: دار ابن كثير، اليمامة - بيروت، الطبعة: الثالثة، 1407 - 1987؛

النیشابوری، مسلم بن الحجاج أبو الحسين القشيري (متوفای 261هـ)، صحیح مسلم، ج 3، ص 1380، ح 1759، كِتَابُ الْجِهَادِ وَالسَّيْرِ، بَابُ حُكْمِ الْفِيءِ، تحقیق: محمد فؤاد عبد الباقي، ناشر: دار إحياء التراث العربي - بیروت.

امیر المؤمنین (ع) خلیفه دوم را خشن، دارای اشتباهات فراوان و... می داند:

در خطبه شقشقیه نسبت به خلیفه دوم می فرماید:

فَصَيَّرَهَا فِي حَوْزَةٍ خَسَنَاءٍ يَغْلُظُ كَلِمَهَا وَ يَخْشَنُ مَسْهَهَا وَ يَكْثُرُ الْعِتَارُ فِيهَا وَ الْإِعْتِدَارُ مِنْهَا. فَصَاحِبُهَا كَرَائِبِ الصُّعْبَةِ إِنْ أَشْنَقَ لَهَا خَرَمَ وَإِنْ أَسْلَسَ لَهَا تَفَحَّمَ. فَمِنِّي النَّاسُ لِعَمْرِ اللَّهِ بِخَبْطٍ وَ شِمَاسٍ وَ تَلَوْنٍ وَ اعْتِرَاضٍ.

سرانجام اولي حکومت را به راهي در آورد، و به دست کسي (عمر) سپرد که مجموعه اي از خشونت، سختگيري، اشتباه و پوزش طلبي بود.

مانند زمامداري که بر شتري سرکش سوار است، اگر عنان محکم کشد، پرده هاي بيني حيوان پاره مي شود، و اگر آزادش گذارد، در پرتگاه سقوط مي کند.

سوگند به خدا مردم در حکومت دومي، در ناراحتي و رنج مهمي گرفتار آمده بودند، و دچار دو رويي ها و اعتراض ها شدند.

امير المؤمنين عليه السلام، سیره شیخین را مشروع نمی دانست:

اگر اميرمؤمنان عليه السلام اعتقاد داشت که خليفه دوم سنت را إقامه کرده است؛ چرا در شوراي شش نفره که عبد الرحمن بن عوف، عمل به سیره شیخین را شرط خلافت تعيين کرده بود، از پذيرش اين شرط سرباز زد و دوازده سال تمام فقط به خاطر اين که عمل و سیره آنان را نپذيرفت، از امور سياسي و اجرائي بر کنار ماند؟.

يعقوبي مي نويسد:

و خلا بعلی بن أبي طالب، فقال: لنا الله عليك، إن وليت هذا الامر، أن تسير فينا بكتاب الله وسنة نبيه وسيرة أبي بكر وعمر. فقال: أسير فيكم بكتاب الله وسنة نبيه ما استطعت. فخلا بعثمان فقال له: لنا الله عليك، إن وليت هذا الامر، أن تسير فينا بكتاب الله وسنة نبيه وسيرة أبي بكر وعمر. فقال: لكم أن أسير فيكم بكتاب الله وسنة نبيه وسيرة أبي بكر وعمر، ثم خلا بعلی فقال له مثل مقالته الأولي، فأجابته مثل الجواب الأول، ثم خلا بعثمان فقال له مثل المقالة الأولي، فأجابته مثل ما كان أجابه، ثم خلا بعلی فقال له مثل المقالة الأولي، فقال: إن كتاب الله وسنة نبيه لا يحتاج معهما إلي إيجري أحد. أنت مجتهد أن تزوي هذا الامر عني. فخلا بعثمان فأعاد عليه القول، فأجابته بذلك الجواب، وصدق علي يده.

عبد الرحمن بن عوف نزد علي بن ابوطالب عليه السلام آمد و گفت: ما با تو بيعت مي کنيم بشرطي که به کتاب خدا، سنت پیامبر و روش ابوبکر و عمر رفتار کنی. امام فرمود: من فقط بر طبق کتاب خدا و سنت پیامبر؛ تا اندازه اي که توان دارم رفتار خواهیم کرد.

عبد الرحمن بن عوف نزد عثمان رفت و گفت: ما با تو بيعت مي کنيم بشرطي که به کتاب خدا، سنت پیامبر و روش ابوبکر و عمر رفتار کنی. عثمان در پاسخ گفت: بر طبق کتاب خدا، سنت رسول و روش ابوبکر و عمر با شما رفتار خواهیم کرد.

عبد الرحمن دو باره نزد امام رفت و همان پاسخ اول را شنيد، دو باره نزد عثمان رفت و با هم همان سخني را گفت که بار اول گفته بود. براي بار سوم نزد علي عليه السلام رفت و همان پیشنهاد را داد، امام عليه السلام فرمود:

چون کتاب خدا و سنت پیامبر در میان ما هست، هيچ نيازي به عادت و روش ديگري نداريم، تو تلاش مي کنی که خلافت را از

من دور کنی.

برای بار سوم نزد عثمان رفت و همان پیشنهاد اول را داد و عثمان هم همان پاسخ اول را داد. عبد الرحمن دست عثمان را فشرده و او را به خلافت برگزید.

اليعقوبي، أحمد بن أبي يعقوب بن جعفر بن وهب بن واضح (متوفاي 292هـ). تاريخ اليعقوبي، ج 2، ص 162، ناشر: دار صادر - بيروت.

احمد بن حنبل نیز در مسندش قضیه را از زبان عبد الرحمن بن عوف این گونه روایت می کند:

عن أبي وائل قال قلت لعبد الرحمن بن عوف كيف بايعتم عثمان وتركتم عليا رضي الله عنه قال ما ذنبي قد بدأت بعلي فقلت أبايعك علي كتاب الله وسنة رسوله وسيرة أبي بكر وعمر رضي الله عنهما قال فقال فيما استطعت قال ثم عرضتها علي عثمان رضي الله عنه فقبلها.

أبو وائل می گوید: به عبد الرحمن بن عوف گفتم: چطور شد که با عثمان بیعت و علی را رها کردید؟ گفت: من گناهی ندارم. من به علی (علیه السلام) گفتم که با تو بیعت می کنم بشرطی که به کتاب خدا، سنت رسول و روش ابوبکر و عمر رفتار کنی، علی (علیه السلام) فرمود: بر آن چه در توانم باشد، بیعت می کنم. به عثمان پیشنهاد دادم، او قبول کرد.

الشييباني، أحمد بن حنبل أبو عبدالله (متوفاي 241هـ). مسند الإمام أحمد بن حنبل، ج 1، ص 75، ناشر: مؤسسة قرطبة - مصر؛

الهيثمي، علي بن أبي بكر (متوفاي 807هـ)، مجمع الزوائد ومنبع الفوائد، ج 5، ص 185، ناشر: دار الريان للتراث / دار الكتاب العربي - القاهرة، بيروت - 1407هـ.

الجزري، عز الدين بن الأثير أبي الحسن علي بن محمد (متوفاي 630هـ)، أسد الغابة في معرفة الصحابة، ج 4، ص 32، تحقيق عادل أحمد الرفاعي، ناشر: دار إحياء التراث العربي - بيروت / لبنان، الطبعة: الأولى، 1417 هـ - 1996 م

معنای سخن امام علیه السلام این است که کتاب خدا و سنت رسول نقصی ندارند تا نیاز باشد که عادت و سیره دیگران را به آن ضمیمه کنیم؛ یعنی من سیره و روش آن ها را مشروع نمی دانم و محال است چیزی را که جزء اسلام نبوده و در اسلام مشروعیت ندارد، وارد اسلام کنم.

و باز حتی در زمان حکومت ظاهری خودش، هنگامی که ربیعه بن ابوشداد خثعمی گفت: در صورتی بیعت خواهیم کرد که بر طبق سنت ابوبکر و عمر رفتار کنی، حضرت نپذیرفت و فرمود:

ويلك لو أن أبا بكر وعمر عملا بغير كتاب الله وسنة رسول الله صلي الله عليه وسلم لم يكونا علي شيء من الحق فبايعه....

وای بر تو! اگر ابوبکر و عمر بر خلاف کتاب خدا و سنت پیامبر (ص) عمل کرده باشند، چه ارزشی می تواند داشته باشد؟

الطبري، أبي جعفر محمد بن جرير (متوفاي 310هـ). تاريخ الطبري، ج 3، ص 116، ناشر: دار الكتب العلمية - بيروت؛

الشييباني، أبو الحسن علي بن أبي الكرم محمد بن محمد بن عبد الكريم (متوفاي 630هـ)، الكامل في التاريخ، ج 3، ص 215، تحقيق عبد الله القاضي، ناشر: دار الكتب العلمية - بيروت، الطبعة الثانية، 1415هـ.

نمونه های بسیاری از این دست درباره خلیفه دوم در کتاب های شیعه و سنی یافت میشود که به همین اندازه بسنده می کنیم. حال با توجه به آن چه گذشت، از وجدان های بیدار و حقیقت طلب می پرسیم: چگونه می توان باورد داشت که مقصود از کلمه

« فلان » خلیفه دوم باشد؛ با این که امیرمؤمنان علیه السلام عمل به سیره او را مشروع نمی دانست و حتی دوست نداشت
چهره عمر را ببیند؟

چگونه می توان ستایش هایی همچون « قوم الأود، داوی العمده، أقام السنة، خلفه الفتنة، نقي الثوب، قليل العيب و... » با
جمالاتی دیگر همانند: «دروغگو، حيله گر، خیانت کار، گناهکار، ستمگر، فاجر، خشن و...» در کنار هم قرار داد و آن ها را از
يك نفر دانست؟

آیا امکان دارد که شخصی همانند امیر مؤمنان علیه السلام، این چنین متناقض سخن بگوید؟

آیا سخن امام کنایه از عثمان و مذمت او است ؟

ابن أبي الحديد در نقل کلام نقیب ابوجعفر یحیی بن ابی زید می گوید:

واما الجارودية من الزيدية فيقولون: انه كلام قاله في أمر عثمان أخرجه مخرج الذم له، والتنفص لأعماله، كما يمدح الآن
الأمير الميت في أيام الأمير الحي بعده، فيكون ذلك تعريضا به.

«جارودیه» که گروهی از «زیدیه» هستند معتقدند که امام (ع) این سخن را در باره «عثمان» گفته، و آن را به عنوان بدگویی از
عثمان و پایین آوردن مقام کارهای وی بیان کرده است؛ همانطور که امروز امیری را که از دنیا رفته است در زمان امیر زنده
پس از او، مدح می کنیم؛ پس این کنایه به اوست.

إبن أبي الحديد المدائني المعتزلي، أبو حامد عز الدين بن هبة الله بن محمد بن محمد (متوفى 655 هـ)، شرح نهج البلاغة، ج 12، ص 3، تحقيق
محمد عبد الكريم النمري، ناشر: دار الكتب العلمية - بيروت / لبنان، الطبعة: الأولى، 1418 هـ - 1998 م.

بررسی این دیدگاه:

کنایه هایی از این قبیل در محاورات روزمره مردم کاربرد بسیار داشته و دارد، به عنوان مثال در زمان ما برخی از مردم در عراق
می گویند: خدا صدام را بیمارزد؛ و با این تعبیر در حقیقت به امریکایی ها طعنه می زنند.

این احتمال گرچه طرفدارانی دارد؛ ولی چون دلیل محکمی بر اثبات آن وجود ندارد، پس نمی توان آن را با قاطعیت پذیرفت.
از طرفی این توجیه با آن چه در باره دیدگاه امیر مؤمنان علیه السلام نسبت به خلیفه دوم بیان کردیم منافات دارد؛ زیرا امکان
ندارد که امیرمؤمنان علیه السلام، خلیفه دوم را (حتی برای مذمت خلیفه سوم) این چنین ستایش کرده باشد.

آیا مقصود اصحاب و یاران امام است؟

برخی از شارحان نهج البلاغه و اندیشه وران شیعه و سنی تصریح کرده اند که مقصود از کلمه «فلان» یکی از اصحاب آن
حضرت است.

صبحی صالح از دانشمندان معاصر و بنام اهل سنت، در عنوان این خطبه می گوید:

من کلامه علیه السلام: ما یرید به بعض أصحابه.

از سخنان علی علیه السلام که در آن یکی از اصحابش را مدح کرده است.

نهج البلاغه، صبحی صالح، خطبه 228، ص 350.

قطب الدین راوندی از عالمان شیعه نیز اعتقاد دارد که مقصود از «فلان» برخی از اصحاب آن حضرت است:

وروي «بلاء فلان» أي صنيعه وفعله الحسن، مدح بعض أصحابه بحسن السيرة وأنه مات قبل الفتنة التي وقعت بعد رسول الله صلي الله عليه و آله من الاختيار و الايثار.

بلاء فلان» یعنی کارهایی که او انجام داده، نیکو است. امیر مؤمنان علیه السلام با این جمله بعضی از اصحابش را که سیره نیکو داشتند، تمجید کرده است و این شخص پیش از فتنه ای که پس از رسول خدا اتفاق افتاد، از دنیا رفته است.

راوندی، قطب الدین سعید بن هبة الله (متوفای 573هـ)، منهاج البراعة في شرح نهج البلاغة، ج 2، ص 402، مصحح: سید عبد اللطیف کوهکمری، ناشر: کتابخانه آیت الله مرعشی - قم، 1364 هـ ش.

قطب راوندی نهج البلاغه را از شیخ «عبد الرحيم بغدادی» معروف به «ابن الاخوة» و او آن را از دختر سید مرتضی و او از عمویش «شريف رضي» نقل کرده است؛ از این رو میتوان گفت که قطب راوندی به مفاهیم نهج البلاغه آشنا تر از دیگران است. شارح نهج البلاغه میرزا حبیب الله خوبی پس از نقل کلام راوندی می نویسد:

و عليه فلا يبعد أن يكون مراده عليه السلام هو مالك بن الحرث الأستر، فلقد بالغ في مدحه و ثنائه في غير واحد من كلماته. مثل ما كتبه إلي أهل مصر حين ولي عليهم مالك حسبما يأتي ذكره في باب الكتب تفصيلاً إن شاء الله.

و مثل قوله عليه السلام فيه لما بلغ إليه خبر موته: مالك و ما مالك لو كان من جبل لكان فندا، و لو كان من حجر لكان صلدا، عقلت النساء أن يأتين بمثل مالك.

بل صرح في بعض كلماته بأنه كان له كما كان هو لرسول الله صلي الله عليه و آله و سلم و من هذا شأنه فالبتة يكون أهل لأن يتصف بالأوصاف الاتية بل بما فوقها.

بعید نیست که منظور حضرت، مالك اشتر باشد؛ چون در ستایش و تمجید از او بسیار سخن گفته است؛ مانند آن چه که در هنگام انتصابش به ولایت مصر در نامه ای به مردم آن جا نوشت که در جای خودش، به صورت مفصل خواهد آمد.

و یا مانند سخن آن حضرت در هنگام شنیدن مرگ مالك که فرمود:

مالك چه مالکی به خدا اگر کوه بود، کوهی که در سرفرازی یگانه بود، و اگر سنگ بود، سنگی سخت و محکم بود، زنان از آوردن چنین فرزندی عاجزند.

و در برخی از سخنانش تصریح کرده است که او برای من همانند من برای رسول خدا بود؛ پس حتماً سزاوار است که او را با صفاتی که می آید و حتی برتر از آن ستایش نماید.

هاشمي خوئي، ميرزا حبيب الله، منهاج البراعة في شرح نهج البلاغة، ج 14، ص 375، مصحح: سيد ابراهيم ميانجي، ناشر: مكتبة الإسلامية - تهران، 1358 هـ ش.

از میان دیدگاه های موجود، این دیدگاه با منطق و واقعیت های تاریخی سازگارتر است؛ زیرا نظر امیرمؤمنان علیه السلام در باره خلیفه دوم آن بود که گذشت؛ از این رو نمی تواند مقصود خلیفه دوم باشد. از طرف دیگر امکان دارد که یکی از اصحاب آن حضرت؛ همچون مالک اشتر نخعی رضوان الله تعالی علیه باشد.

سخن صریح صبحی صالح که از علما و دانشمندان اهل سنت است، این دیدگاه را تقویت می کند.

آیا این سخنان می تواند از باب تقیه باشد؟

ابن أبي الحديد در ذیل خطبه می نویسد:

اما الامامية فيقولون: إن ذلك من التقية واستصلاح أصحابه...

شیعیان می گویند: علی علیه السلام این سخنان را از روی تقیه و خیر خواهی یارانش گفته است.

ابن أبي الحديد المدائني المعتزلي، أبو حامد عز الدين بن هبة الله بن محمد بن محمد (متوفای 655 هـ)، شرح نهج البلاغة، ج 12، ص 3، تحقیق محمد عبد الكريم النمري، ناشر: دار الكتب العلمية - بيروت / لبنان، الطبعة: الأولى، 1418 هـ - 1998 م.

بررسی این دیدگاه:

این احتمال که ممکن است امیر مؤمنان علیه السلام از روی تقیه، این جملات را فرموده باشند، نیز طرفدارانی دارد و با دیگر جملات آن حضرت در نهج البلاغه نیز سازگار است. در خطبه 73 نهج البلاغه می فرماید:

لَقَدْ عَلِمْتُمْ أَنِّي أَحَقُّ بِهَا مِنْ غَيْرِي. وَ وَاللَّهِ لَأَسْلَمَنَّ مَا سَلِمَتْ أُمُورُ الْمُسْلِمِينَ. وَ لَمْ يَكُنْ فِيهَا جَوْرٌ إِلَّا عَلَيَّ خَاصَّةً. التَّمَّاسَا لِأَجْرِ ذَلِكَ وَ فَضْلِهِ. وَ زُهْدًا فِيمَا تَنَافَسْتُمُوهُ مِنْ زُخْرَفِهِ وَ زُبْرَجِهِ.

همانا می دانید که سزاوارتر از دیگران به خلافت من هستم. سوگند به خدا به آنچه انجام داده اید گردن می نهم، تا هنگامی که اوضاع مسلمین رو براه باشد، و از هم نپاشد، و جز من به دیگری ستم نشود، و پاداش این گذشت و سکوت و فضیلت را از خدا انتظار دارم، و از آن همه زر و زیوریه که در پی آن حرکت می کنید، پرهیز می کنم.»

میرزا حبيب الله خوئي پس از نقل کلام ابن أبي الحديد می نویسد:

و الحاصل أنه علي كون المكثي عنه عمر لا بد من تأويل كلامه و جعله من باب الايهام و التورية علي ما جرت عليها عادة أهل البيت عليهم السلام في أغلب المقامات فانهم....

نتیجه آن که: اگر مقصود از «فلان» عمر باشد، باید کلام آن حضرت را تأویل ببریم و آن را از باب توریه و اشاره بدانیم؛ چنانچه سیره و عادت اهل بیت علیهم السلام آن است که در بسیاری از موارد به همین صورت است....

هاشمي خوئي، ميرزا حبيب الله، منهاج البراعة في شرح نهج البلاغة، ج 14، ص 375، مصحح: سيد ابراهيم ميانجي، ناشر: مكتبة الإسلامية - تهران،

سپس شواهدی از کتاب ها و روایات شیعه را برای آن ذکر می کنند که علاقه مندان می توانند مراجعه فرمایند .

بنابراین ، حتی اگر فرض کنیم که مقصود از «فلان» خلیفه دوم باشد ، می گوییم از باب تقیه بوده است ؛ همانگونه که رسول خدا از قوم عائشه تقیه می کرد .

محمد بن اسماعیل بخاری در صحیحش می نویسد :

عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ زَوْجِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ لَهَا أَلَمْ تَرِي أَنَّ قَوْمَكَ لَمَّا بَنَوْا الْكَعْبَةَ أَقْتَصَرُوا عَنْ قَوَاعِدِ إِبْرَاهِيمَ . فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَلَا تَرُدُّهَا عَلَيَّ قَوَاعِدِ إِبْرَاهِيمَ . قَالَ : « لَوْلَا حَدِيثَانِ قَوْمِكَ بِالْكَفْرِ لَفَعَلْتُ » .

از عائشه همسر رسول خدا (ص) روایت شده است که آن حضرت فرمود: آیا نمی دانی که قوم تو وقتی کعبه را ساختند آن را از پایه هائی که حضرت ابراهیم قرار داده بود کوچک تر گرفته اند؟

گفتم: چرا آن را به حالت اول باز نمی گردانید؟

فرمود: اگر قوم تو تازه مسلمان نبودند (ایمانشان قوی بود) چنین می کردم . «

البخاری الجعفی ، محمد بن إسماعیل أبو عبدالله (متوفای 256هـ) ، صحیح البخاری ، ج ۲ ، ص ۵۷۳ ح ۱۵۰۶ و ج ۳ ، ص ۱۲۳۲ ، ح ۳۱۸۸ و ج ۴ ، ص ۱۶۳۰ ، ح ۴۲۱۴ ، (ج 2 ص 156 و ج 4 ، ص 118 طبق برنامه مکتبه اهل البيت عليهم السلام) تحقیق د . مصطفی ديب البغا ، ناشر : دار ابن کثیر ، الیمامة - بیروت ، الطبعة : الثالثة ، 1407 - 1987 .

و ابن عباس ، ابوهریره و ... از خلیفه دوم تقیه می کردند .

آیا گوینده سخن ، دختر ابو حنتمه است :

از برخی روایات اهل سنت استفاده می شود که گوینده این سخن خانمی به نام «ابنة ابوحنتمه» است .

حدثني عمر قال حدثنا علي قال حدثنا ابن دأب وسعيد بن خالد عن صالح بن كيسان عن المغيرة بن شعبة قال لما مات عمر رضي الله عنه بكته ابنة أبي حنتمة فقالت واعمره . أقام الأود وأبرأ العمد أمات الفتن وأحيا السنن خرج نقي الثوب بريئاً من العيب .

قال : وقال المغيرة بن شعبة : لما دفن عمر أتيت علياً وأنا أحب أن أسمع منه في عمر شيئاً فخرج ينفذ رأسه ولحيته وقد اغتسل وهو ملتحف بثوب لا يشك أن الأمر يصير إليه ، فقال : يرحم الله ابن الخطاب لقد صدقت ابنة أبي حنتمة لقد ذهب بخيرها ونجا من شرها ، أما والله ما قالت ولكن قولت .

از مغیره نقل شده است که چون عمر از دنیا رفت دختر ابوحنتمه (شاید عمه عمر) بر او گریست و گفت: وای عمر! که کجی ها را راست کرد و بیماریها را مداوا نمود، فتنه را میراند و سنت را زنده کرد؛ با جامه ای پاک و کم عیب از این جهان رخت بر بست .

مغیره گفت هنگامی که عمر دفن شد نزد علی آمدم و دوست داشتم که از وی کلامی در باره عمر بشنوم؛ پس در حالیکه سر و ریش خود را تکان می داد بیرون آمده و تازه غسل کرده بود و خود را با پارچه ای پوشانده بود و شك نداشت که کار (خلافت) به او می رسد؛ آن گاه گفت: خداوند فرزند خطاب را رحمت کند؛ دختر ابوحنتمه راست گفت؛ او خوبیهایی آن (خلافت) را برد و از بدی هایش نجات یافت؛ قسم به خدا که او نگفت؛ بلکه (این حرفهای کسی دیگر است) که او به خودش نسبت داده است.

الطبري، أبي جعفر محمد بن جرير (متوفاي 310)، تاريخ الطبري، ج 2، ص 575، ناشر: دار الكتب العلمية - بيروت؛

الجزري، عز الدين بن الأثير أبي الحسن علي بن محمد (متوفاي 630هـ) الكامل في التاريخ، ج 2، ص 456، تحقيق عبد الله القاضي، ناشر: دار الكتب العلمية - بيروت، الطبعة الثانية، 1415هـ.

بررسی این نظر:

این نظر نیز نمی تواند قابل قبول باشد؛ زیرا مشکل است که گفته شود مرحوم شریف رضي این سخن را بدون توجه به امام نسبت داده است؛ در حالی که او مقید بوده است تا در نهج البلاغه سخنانی را که امام (علیه السلام) فرموده جمع آوری کند. نه سخنان دیگران و یا کلماتی که حضرت آن را از دیگران شنیده و نقل کرده اند. و می دانیم که سید رضي در این کتاب تنها نظر او جمع آوری کلمات بلیغ حضرت بوده است. لذا این مطلب با علت جمع آوری کتاب منافات دارد.

وانگهی سید رضي در این زمینه آنقدر مقید است که اگر امیر مؤمنان به شعر یا ضرب المثلی از یکی از مشاهیر عرب تمسک جسته است - با اینکه خود این تمسک جستن بجای حضرت، خود نشان دهنده قدرت ادبی ایشان است - نقل قول را به طور کامل مشخص کرده است. و اگر احيانا یکی از خطبه ها و یا یکی از کلمات امام (ع) به شخص دیگری نسبت داده شده باشد، یادآوری کرده است، مثلاً در خطبه 32 با صراحت یادآور می شود که این خطبه را به معاویه نسبت داده اند؛ ولی صحیح نیست. از این رو اگر خطبه مورد بحث از شخص دیگری بود باید یادآور می شد.

علامه شوشتري در این باره می گوید:

و أما ما نقله عن (الطبري) فمع أنّ رواية المخالف لنفسه غير مقبولة، لا يفهم منه سوي أنّه عليه السلام صدق من قول ابنة أبي خيثمة (حنتمة) جملة (ذهب بخيرها و نجا من شرّها)، حتى إنه عليه السلام قال: ما قالته و لكن قولته. يعني ما قالته من نفسها، و لكن حملت علي قوله، و ليس تحته شي ء، لأن معناه أنّ في الخلافة و السلطنة خيرا و شرّاً، و لكنّ عمر ذهب بخيرها و نجا من شرّها بحبسه مثل طلحة و الزبير عن الخروج عن المدينة، حتّى إليّ الجهاد لئلا يخرجها عليه، و أحدث شوري موجبة لنقض الامور عليه عليه السلام و ليس قوله عليه السلام: (ذهب بخيرها و نجا من شرّها) إلّا نظير قوله عليه السلام فيه و في صاحبه في الشقشقية: لشدّ ما تشطّراً ضرعيها.

اما آن چه طبري نقل کرده است، افزون بر این که برای ما غیر قابل قبول است چون از فردی غیر شیعی نقل شده است که

افزون بر آن، چیزی جز تصدیق يك جمله از سخن دختر حنتمه از آن استفاده نمی شود؛ و آن این جمله است: (او خوبی های خلافت را برد و از بدی هایش نجات یافت)؛ تا جایی که آن حضرت فرمود: دختر خیثمه (حنتمه) این سخن را نگفت؛ بلکه بر زبانش جاری کردند؛ و معنای این جمله چنین است که سلطنت خیر و شر دارد و عمر خیرش را برد و شرش را گذاشت، که مقصود ممانعت از بیرون رفتن طلحه و زبیر از شهر مدینه بود تا آنکه شورائی تشکیل شد که نتیجه آن به ضرر امام علیه السلام بود، و در حقیقت این جمله: (ذهب بخیرها و نجا من شرها) نظیر فرمایش آن حضرت در خطبه شقشقیه در باره عمر و رفیق او ابوبکر است که سراسر ذم و گلایه است.

و أما باقي العنوان فإما افتراء تعمداً - و الافتراء عليه عليه السلام كالنبي عليه السلام كثير فالخصم يضع لنفسه علي حسب هواه - و إما توهما من قوله عليه السلام: لقد صدقت ابنة أبي خيثمة (حنتمة). أنه راجع إلي جميع ما قالته، مع أنه عليه السلام قيده في قولها: ذهب بخيرها و نجا من شرها. مع أن ما في (الطبري) تحريف، فعن ابن عساکر قال عليه السلام: (أصدقت) لا (لقد صدقت).

و اما عناوين دیگر در این خطبه یا افتراء است و تهمت عمدي و یا وهم است و خطا و بر داشت نادرست چون اولاً: فرمایش علي عليه السلام که فرمود: (لقد صدقت ابنة ابوخيثمة، أو حنتمة) اشاره به همه سخنان او است نه دو جمله از آن. ثانياً: طبري آن را تحريف کرده است زیرا از ابن عساکر آورده است که امام فرمود: أصدقت، و این تعبیر با عبارت: لقد صدقت، فرق دارد. و مما ذكرنا يظهر لك ما في قول ابن أبي الحديد، علي أن الطبري صرح أو كاد أن يصرح بأن المراد بهذا الكلام عمر، فإن الطبري إنما روي وصف بنت أبي خيثمة (حنتمة) بما روي، و أن المغيرة كان يعلم أن علياً عليه السلام يكتنم ما في قلبه علي عمر كصاحبه، فأراد المغيرة أن يستخرج ما في قلبه ذلك الوقت فأجابه عليه السلام بحكمته بدم و شكوي في صورة التناء.

از این توضیحات، برداشت ابن ابی الحدید از سخن طبري و این نسبت که مقصود شخص عمر است روشن می شود؛ زیرا طبري از زبان دختر خیثمه (حنتمه) فقط وصف را نقل کرده است نه بیشتر از آن، و از سویی چون مغیره می دانست که علي عليه السلام ناراحتیهایی از عمر و دوستش ابوبکر در دل دارد و دوست داشت که علي آن را آشکار نماید لذا آن حضرت مذمت و گلایه ها را در قالب مدح و ستایش بیان فرموده است.

شوشتری، محمد تقی (معاصر) بهج الصباغة في شرح نهج البلاغة، ج 9، ص 483، ناشر: مؤسسه انتشارات امیر کبیر - تهران، 1376 هـ ش.

استفهام انکاری در سخن علي عليه السلام

شهید مطهری پس از نقل کلام طبري می نویسد:

ولي برخی از متبعین عصر حاضر از مدارك دیگر غیر از طبري داستان را به شکل دیگر نقل کرده اند و آن اینکه علي پس از آنکه بیرون آمد و چشمش به مغیره افتاد به صورت سؤال و پرسش فرمود: آیا دختر ابی خیثمه آن ستایش ها را که از عمر می

کرد راست می گفت؟

علیهذا جمله های بالا نه سخن علی (ع) است و نه تأییدی از ایشان است نسبت به گوینده و زنی است بنام خیمه و سید رضی (ره) که این جمله ها را ضمن کلمات نهج البلاغه آورده است دچار اشتباه شده است.

مطهری، مرتضی، سیری در نهج البلاغه، ص 164، ناشر: انتشارات صدرا - قم.

نتیجه گیری:

این دیدگاه که مقصود از «فلان» خلیفه دوم باشد، هرگز نمی توان آن را پذیرفت؛ زیرا

اولاً: هیچ دلیلی برای آن وجود ندارد و سخن ابن ابی الحدید و محمد عبده برای شیعیان اعتبار ندارد؛

ثانیاً: با واقعیت های تاریخی و دیگر سخنان قطعی امیر مؤمنان علیه السلام که در کتابهای شیعه و سنی وارد شده، در تضاد است.

تنها نظری که می تواند مورد تأیید شیعه قرار گیرد، نظر مرحوم قطب راوندی است؛ زیرا کلام يك شیعه است و در کتاب خود

ایشان نیز موجود است - یعنی مانند نظر اول نیست که منسوب به شیعه باشد؛ و فردی سنی آن را نقل کرده باشد.

و همانطور که گفته شد، وی با نظری سید رضی بیش از دیگران آشنایی داشته است؛ به ویژه که برخی عالمان اهل سنت نیز

این نظر را پذیرفته اند.